Recherches en Langue et Traduction Françaises. Vol.9. No.1. S/N.16. Printemps et Eté 2026

Une analyse de la notion de maternité dans *La Promesse de l'aube* de Romain Gary

Mehdi Arabi [1] (Auteur correspondant)
Doctorant, Université islamique Azad branche des sciences et de la recherche, Téhéran, Iran

Mohammadreza Mohseni
Professeur agrégé, Université de Téhéran-Ouest, Téhéran, Iran

Résumé

L'amour maternel est reconnu comme le premier lien humain que chaque individu comprend et vit dès la naissance, une relation qui existe depuis l'aube de l'humanité. Pourtant, les concepts liés à la maternité et à l'identité maternelle apparaissent bien plus tard en littérature. Ce sujet commence à émerger aux XVIIIe et XIXe siècles et prend une importance croissante au XXe siècle, de nombreux auteurs abordant la maternité, directement ou indirectement. *La Promesse de l'aube* de Romain Gary est l'une des œuvres autobiographiques les plus célèbres qui raconte l'amour entre une mère et son enfant ; la mère y est présentée comme un objet de narration par l'enfant. Dans cette étude, les auteurs cherchent la représentation de la maternité chez l'écrivain par le biais d'une analyse thématique. Cette recherche dépasse les conceptions traditionnelles de la « bonne mère » et de la « mère idéale » en définissant et en examinant des éléments relatifs au thème de la maternité, offrant ainsi une perspective profonde et audacieuse sur l'amour maternel inconditionnel et la projection des rêves les plus chers pour l'enfant. Cela démontre comment le récit de la maternité présente une image de la « mère destructive » tout en exprimant simultanément l'amour pour son enfant, ce qui amène ce dernier à ressentir une dette éternelle envers sa mère.

Mots-clés : La maternité, Romain Gary, La mère, La bonne mère, La mère destructive, *La Promesse de l'aube*.

[1]. E-mail: Frnch1969@gmail.com DOI: https://doi.org/10.22067/rltf.2026.97250.1162
https://orcid.org/0009-0005-3460-3197

Reçu: 16 février 2026 Révisé: 22 Juillet 2026 Accepté: 17 Août 2026

French Language and Translation Research. Vol.9. No.1. S/N.16. Spring and Summer 2026

Analysis of The Theme of "Motherhood" in The Novel *Promise at Dawn* by Romain Gary

Mehdi Arabi [1] (Corresponding author)
PHD student, Islamic Azad University science and research branch, Tehran, Iran

Mohammadreza Mohseni
Associate Professor, Azad University West Tehran Branch, Tehran, Iran

Abstract

A mother's love for her child is recognized as the first human connection that every individual understands and experiences from the moment of birth, a relationship that has existed since the dawn of humanity. However, the concepts related to motherhood and maternal identity are found much later in literature. This subject began to emerge in the 18th and 19th centuries and became more pronounced in the 20th century, with many authors narrating motherhood either directly or indirectly. Romain Gary's book *Promise at Dawn* is one of the most celebrated autobiographical works that portrays the love between a mother and her child; the mother is positioned as an object of narration by her child. In this study, the authors seek to analyze the writer's representation of motherhood through thematic analysis. This research moves beyond traditional ideas of the "good mother" and the "ideal mother" by defining and examining evidence related to the theme of motherhood, offering a profound and bold perspective on a mother's unconditional love and the projection of her long-held dreams for her child. It demonstrates how the narrative of motherhood presents an image of the "destructive mother" while simultaneously expressing love for her child, causing the child to feel an eternal debt to the mother**.**

Keywords: Motherhood, Romain Gary, mother, good mother, destructive mother, *Promise at Dawn*.

[1]. E-mail: Frnch1969@gmail.com DOI: https://doi.org/10.22067/rltf.2026.97250.1162
https://orcid.org/0009-0005-3460-3197

Received: 16 February 2026 Revised: 22 July 2026 Accepted: 17 August 2026

نشریهٔ علمی پژوهش‌های زبان و ترجمهٔ فرانسه، دورهٔ نهم، شمارهٔ اول (پیاپی ۱۶)، بهار و تابستان ۱۴۰۵

تحلیل مضمون «مادرانگی» در رمان *میعاد در سپیده‌دم* نوشته رومن گاری

مقالهٔ پژوهشی

مهدی عربی[1] **(نویسنده مسئول)**

دانشجوی دکتری، دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران

محمدرضا محسنی

دانشیار، دانشگاه آزاد واحد تهران غرب، تهران، ایران

چکیده

عشق مادر به فرزند، به‌عنوان نخستین ارتباط انسانی که هر فردی در زندگی از لحظه تولد آن را درک و تجربه می‌کند، سابقه‌ای به قدمت تاریخ بشر دارد. بااین‌حال ظهور مفاهیم مرتبط با مادری و مادرانگی را بسیار دیرتر در ادبیات می‌یابیم. این مقوله که از قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی خود را وارد ادبیات کرد در قرن بیستم بروز آشکارتری یافت و بسیاری از نویسندگان مستقیم یا غیرمستقیم مادرانگی را روایت کردند. کتاب *میعاد در سپیده‌دم* نوشته رومن گاری[2] از مشهورترین آثار خودزندگی نوشت است که عشق مادر و فرزندی را به تصویر می‌کشد؛ مادر در جایگاه ابژه قرار می‌گیرد تا توسط فرزندش روایت شود. نویسندگان در این پژوهش می‌کوشند با روش تحلیل مضمون، روایت نویسنده از مادرانگی را تحلیل کنند. این پژوهش با تعریف و بررسی شواهد مرتبط با مضمون مادرانگی از اندیشه‌های سنتی «مادر خوب» و «مادر ایده‌آل» گذر کرده و با نگاهی عمیق و جسورانه به عشق بی‌قیدوشرط مادر و فرافکنی آرزوهای دورودراز او برای فرزندش نشان می‌دهد که روایت مادرانگی چطور تصویری از «مادر ویرانگر» را در عین علاقه به فرزند به نمایش می‌گذارد و سبب می‌شود تا فرزند بدهی ابدی به مادر را احساس کند.

کلیدواژه‌ها: مادرانگی، رومن گاری، مادر، مادر خوب، مادر ویرانگر، *میعاد در سپیده‌دم*.

[1]. E-mail: Frnch1969@gmail.com DOI: https://doi.org/10.22067/rltf.2026.97250.1162
https://orcid.org/0009-0005-3460-3197
[2]. Romain Gary

تاریخ دریافت: ۲۷ بهمن ۱۴۰۴ تاریخ بازبینی: ۳۱ تیر ۱۴۰۵ تاریخ پذیرش: ۲۶ مرداد ۱۴۰۵

۱. مقدمه

رابطه متقابل مادر و فرزند پایه‌های عشقی را بنیان می‌نهد که در میان انواع عشق یگانه و بی‌مانند است. این مهر ازلی و ابدی که قوم و نژاد و جنسیت نمی‌شناسد در بزنگاه‌های زندگی خویش را آشکار می‌سازد و روایت‌هایی منحصربه‌فرد را خلق می‌کند. روایت تاریخی اما کهنگی ناپذیر این عشق در آثار ادبی بسیاری خود را نشان داده است؛ گاه روایتی مستقیم و گاه غیرمستقیم و قابل‌بررسی در نمادها و نشانگان.

مضمون مادرانگی با گستره وسیعی شامل احساسات و رفتارهایی که یک زن در قبال فرزند خود یا کودکانی که تحت مراقبت او هستند، فراتر از یک نقش زیستی صرف، جنبه‌های عاطفی، اجتماعی و فرهنگی را نیز در برمی‌گیرد. بررسی عمیق‌تر این مضمون گاه می‌تواند پرده از لایه‌های پنهانی بردارد که حتی در روایت مستقیم از مضمون مادرانگی مغفول می‌ماند.

ظرفیت مطالعه مضمونی و نیز گستردگی و پیچیدگی‌های مضمون مادرانگی ما را به سمت خوانش اثری سوق داده است که بستر بازنمایی ارتباط میان یکی از نویسندگان مطرح فرانسه با مادری شده است که کودک خویش را در کوران حوادث، به دندان کشیده است. *میعاد در سپیده‌دم* اثر رومن گاری که روایت آشکاری از عشق بدون شرط در مضمون مادرانگی را به رشته تحریر درآورده است.

رومن کاتسیف[1] نویسنده فرانسوی قرن بیستم که با نام رومن گاری شناخته می‌شود تنها کسی است که جایزه ادبی گنکور را دو بار با ترفند نام مستعار از آن خود کرد؛ نخست در سال ۱۹۵۶ میلادی با نامی که در فرانسه شناخته می‌شد و برای کتاب *ریشه‌های آسمان* و بار دیگر در سال ۱۹۷۵ برای اثر *زندگی در پیش‌رو* اما با نام مستعار امیل آجار.

میعاد در سپیده‌دم که به‌نوعی زندگی‌نامهٔ خودنوشت اوست، روایت‌های فراوانی را به تصویر کشیده است و در این میان، بی‌شک نقش مادرش اگر نگوییم بیشتر از نویسنده، دست‌کم همپای خود او در این روایت‌ها پررنگ و چشم ناپوشیدنی است. گاری در این اثر که در سال ۱۹۶۰ منتشر شد دوران جوانی خود را در ارتباط با مادری با عشق و ایمان بی‌قیدوشرط به پسرش، روایت می‌کند.

[1]. Roman Kacew

در این مقاله می‌کوشیم تا با بهره‌گیری از تحلیل مضمونی ضمن بررسی مفهوم مادرانگی به‌عنوان یک کنش و پدیدار انسانی، جلوه‌های آن را در عرصه‌های اجتماعی و در گذرگاه تاریخ، به‌ویژه در ادبیات مورد تحلیل قرار دهیم، و با بهره‌گیری از نظریات صاحب‌نظرانی چون ژولیا کریستوا[1] و زیگموند فروید[2] مفاهیمی چون مادر ارکائیک و مادر قدرتمند مطلق را توضیح دهیم. همچنین با پرداختن به نقش و جایگاه مادر در اثر زندگی‌نامه خودنوشت رومن گاری *میعاد در سپیده‌دم* و تحلیل مادرانگی ایده آل و مادرانگی ویرانگر، به بررسی موضوعاتی همچون شتابزدگی مادرانه، مادرانگی و تسخیر هویت فرزند، و جلوه‌های تأثیر عواطف مادرانه بر فرزند بپردازیم

۲. روش تحقیق

تحلیل مضمون به‌عنوان یک روش تحقیق کیفی در دهه‌های اخیر رشد چشمگیری در علوم اجتماعی داشته و به‌طور گسترده مورداستفاده قرار می‌گیرد. این روش به شناسایی، تحلیل و تفسیر الگوهای معنایی (مضامین یا تم‌ها) در داده‌های غیر عددی مانند متن، صدا و تصویر می‌پردازد. گرچه برخی آن را یک مهارت عام در روش‌های کیفی می‌دانند، اما رویکردهای مدرن مانند روش شش مرحله‌ای براون و کلارک (۲۰۰۶) آن را به‌عنوان یک روش جامع و مستقل در نظر می‌گیرند که برای تبیین الگوهای معنایی در داده‌ها انعطاف‌پذیری بالایی دارد (Braun & Clarke, 2013).

این شش مرحله عبارتند از:

نخستین مرحله آشنایی با داده‌هاست که غرق‌شدن در داده‌ها با خواندن و مرور چندباره آن‌ها را شامل می‌شود. مرحله بعدی کدگذاری بخش‌هایی از داده‌ها (از یک واژه تا چند پاراگراف) است که جالب یا مرتبط با سؤال پژوهش هستند. تولیدتم یا مضمون فرآیند سومی است که بررسی و مرور کدها را شامل می‌شود و باید در این مرحله الگوهای معنایی مهم شناسایی شوند. بررسی مضامین مرحله چهارم است که بهبود تم‌ها، اطمینان یافتن از اینکه داده‌های کافی برای پشتیبانی از آن‌ها و بررسی صحت نمایندگی از داده‌ها در اختیار است را شامل می‌شود. مرحله پنجم، تعریف و نام‌گذاری مضامین است و مرحله پایانی نوشتن است. این مرحله برای ارائه داده‌ها به خواننده است و شامل بافتن داستان تحلیلی و استخراج داده‌ها در پیوند آن‌ها با

[1]. Julia Kristeva
[2]. Sigmund Freud

چهارچوب نظری است. در این گام به دنبال ارائه یک شرح از روایتی هستیم که داده‌ها را تعریف می‌کند.

در پژوهش پیش رو تحلیل مضمون «مادرانگی» در اثر رومن گاری مطابق شش مرحله‌ای مذکور به نویسندگان اجازه می‌دهد تا نگاهی تازه به روابط مادر و فرزند داشته باشند و عشق مادر به فرزندش را از خلال همه فداکاری‌ها از منظر دوگانه «مادر ایده‌ال» و «مادر ویرانگر» بررسی کنند.

۳. پیشینه تحقیق

از نمونه‌های پژوهشی با موضوع رومن گاری و آثار او که در سال‌های اخیر صورت پذیرفته است می‌توان به «نمادپردازی مادر در *ریشه‌های آسمان* اثر رومن گاری از منظر روانکاوانه» (۱۳۹۷) اشاره کرد که هدف نویسندگان آن، صادقیان و قویمی، نشان دادن لایه زیرین متن از طریق ارائه تحلیلی روانکاوانه است.

نوروزی، جهانگیر میرزا حسابی در مقاله «هم‌زمانی استحاله و مدرنیته؛ خوانش یونگی *ریشه‌های آسمان* اثر رومن گاری» (۱۴۰۰) و رویکرد روانشناسی تحلیلی، شدت احساسات در مواجهه با مدرنیته عصر حاضر و بحران هویت ناشی از آن در جوامع امروز و درک بهتر دلایل عمیق و ناخودآگاه مسخ قهرمان‌های رومن گاری و پروسه ذهنی آنها را مد نظر قرار داده‌اند.
اکبری و اسفندی در پژوهش «بازگشت یک نسل؛ خوانش دریافت شناختی و جامعه‌شناختی *زندگی در پیش رو* اثر رومن گاری» (۱۴۰۰) با بهره‌گیری از مفاهیم یاوس در باب تحلیل دریافت شناختی و هم‌چنین نقد جامعه‌شناختی دوشه، زیما و باختین اثر گاری را مطالعه کرده‌اند.

آن‌گونه که از جستجوی مقالات دانشگاهی برمی‌آید، رومن گاری بر خلاف سایر نویسندگان فرانسوی چندان موردتوجه پژوهشگران ایرانی قرار نگرفته است و به همین دلیل پژوهش‌های موجود تنوع و تکثر قابل‌توجهی ندارند. علاوه بر این پژوهشی با محوریت کتاب *میعاد در سپیده‌دم* که زندگینامه خودنوشت گاری محسوب می‌شود و ارتباط او با مادر را آشکارتر و بی‌واسطه‌تر از سایر آثارش به نمایش می‌گذارد، به‌ویژه از منظر پرداختن به مضمون زنانگی و مادرانگی، صورت نگرفته است.

در مقاله حاضر ابتدا خوانشی از مضمون مادرانگی خواهیم داشت و سپس با رویکردی توصیفی-تحلیلی به بررسی این مضمون در اثر *میعاد در سپیده‌دم* پرداخته و موارد مرتبط را استخراج و دسته‌بندی خواهیم کرد. سپس در تحلیل یافته‌ها می‌کوشیم به این پرسش پاسخ دهیم که این اثر چه نوعی از مادرانگی را به تصویر می‌کشد؟ این مادرانگی که از عشق بی‌قیدوشرط نشات می‌گیرد تا چه اندازه سبب رشد حرفه‌ای و ادبی رومن گاری شده است؟ و آیا مهرطلبی و افراط‌گرایی ناشی از این عشق با آسیب زدن به شخصیت نویسنده نشانگان «مادر ویرانگر» را آشکار نکرده است؟

۴. بحث و بررسی

مادرانگی به شکلی شهودی با حاملگی و به دنیا آوردن فرزند تعریف می‌شود. لورانس متون تورنه[1] روانکاوی است که در سال ۱۹۶۰ اصطلاح «مادرانگی» را این‌طور تعریف کرد: مجموعه‌ای از فرآیندهای روانی-عاطفی که در یک زن توسعه‌یافته و با وجودش ادغام می‌شوند (Mathon-Tourné, 2013, p.269).

مادرانگی همواره چنان قطعی و بدیهی است که کمتر کسی آن را مورد سؤال قرار می‌دهد.

> «فقدان هویت روانی مشخص برای مادرانگی سبب شده تا این مضمون تاریخی نداشته باشد. شاید به‌عنوان یک پدیده انسانی در خارج از تاریخ قرار می‌گیرد. [...] زمان بسیاری گذشت تا این عبارت روایت خود را بیابد. عبارت «مادرانگی» به‌تازگی ظهور کرده است. قرن‌ها و هزاره‌ها از «مادر» سخن گفته شده نه از «مادری»» (Delassus, 2011, p. 132).

یکی از دلایل این امر آن است که دوران بارداری و تولد فرزند از مسائل خصوصی و غیرقابل‌نمایش در فضای عمومی تلقی می‌شده است. این در حالی است که در نخستین پیکرک‌های مربوط به الهه‌ها که از پایان عصر حجر به جا مانده است، تأکید بر راز آفرینش در اندام‌های جنسی زنان، یعنی راز تولیدمثل و تغذیه است. طبیعت این قدرت را به زن داده است و بنابراین زن نخستین موجودی است که در دنیای انسانی پرستیده می‌شود (Campbell, 2013, p. 27). همچنان که در دوران پیشاتاریخ منشأ کشاورزی را بیشتر به نیرویی مؤنث نسبت می‌دادند

[1]. Laurence Mathon-Tourné

تا مذکر (فریزر، ۱۳۸۲، ص. ۴۶۱). به‌این‌ترتیب بارور کردن زمین و رویاندن بذر همچون متولد کردن و پرورش کودک تا به ثمر رسیدن او خویشکاری الهه‌ها بوده است. در طول تاریخ و در بسیاری جوامع کار کشت و زرع را زنان انجام می‌داده‌اند (فریز،۱۳۸۲، ص. ۴۶۳).

این گونه است که در سنت‌های کشاورزی دوران نوسنگی، ساده‌ترین تجلی الهه، بودن در مقام مادر- زمین است. زمین زندگی را می‌زاید و تغذیه می‌کند و این شبیه قدرت زن است (Campbell, 2013, p. 21). الهه مادر، نمایانگر و تجسم طبیعت، مادری، باروری، آفرینش، اسطوره‌های آفرینش، بلایای طبیعی و تجسمِ بخشش و سخاوتِ زمین است.

اما در دو دهه پایانی قرن بیستم با مطرح شدن تجربه «مادر شدن» توسط زنان هنرمند و نویسنده فضایی که به قولی زنان را با زندانی کردن در درونشان آنها را از بدنشان محروم کرده بود (Rich, 1986) تغییر کرد. به‌هرروی مادرانگی که امروز راحت‌تر از گذشته می‌توان در مورد آن حرف زد فراتر از زیست‌شناسی صرف، به‌عنوان یک نهاد پیچیده در ابعاد اجتماعی، فرهنگی و روان‌شناختی قابل‌بررسی است.

مضمون مادرانگی می‌تواند مواجهه مادر بودن با چالش‌های جوامع صنعتی، فقر، جهانی‌شدن و جنگ را به تصویر بکشد و یا روایتی اسطوره‌ای از ظلم و کشتن فرزند و شاید هم آسیب‌های روان‌شناختی چون مهرطلبی و وابستگی بیمارگونه را در اثر بازنمایی کند. مادرانگی همان‌طور که تصویر فداکاری و عشق بی‌قیدوشرط است، می‌تواند به عنصری مجادله برانگیز و حتی ویرانگر تبدیل شود.

۴-۱. ظهور «مادرانگی»؛ از واژه تا جامعه

یک اصل انکارنشدنی وجود دارد؛ همه ما از مادری متولد شده‌ایم. «مادرانگی» بنابر تعریف فرهنگ لغت فرانسوی لاروس[1] برای اشاره به «وضعیت (ویژگی) مادری» ابداع شده است. قدیمی‌ترین عبارت شبیه به آن کلمه لاتین maternitas است که به معنای «مادری» است. قدمت این واژه به نیمه دوم قرن یازدهم میلادی بازمی‌گردد و عمده ارجاع آن به مریم باکره است (Tombeur, 2005, p. 5). به‌این‌ترتیب نمی‌توان بعد معنوی این واژه را نزد مسیحیت نادیده گرفت.

[1]. Larousse

در زبان انگلیسی نیز با وجود قدمت واژه mother کلمه motherhood در سال ۱۵۹۷ میلادی در فرهنگ لغت آکسفورد ظاهر شده است. در هر دو زبان، ورود دیرهنگام این کلمه به متون نوشتاری و مشاهده معانی مختلف آن، گواه این واقعیت است که مفهوم «مادرانگی» در طول قرن‌ها تحول و تکامل یافته است. به‌این‌ترتیب که «همیشه مادران وجود داشته‌اند اما مادرانگی ابداع شده است»(Dally, 1982, p.17).

هر جامعه انتظارات خاص خود را از مادران تعریف کرده که دیدگاه مادر ایده‌آل یا مادر خوب براساس آن شکل گرفته است. بااین‌حال تغییر حال جوامع سبب شده است که حتی در یک منطقه مشخص هم انتظارات از مادر خوب در طول اعصار یکسان نمانده باشد. اما آنچه در این میان ثابت ماند القای این اندیشه به مادران بود که مادر خوب رنج می‌کشد، فداکاری می‌کند و خود را نادیده می‌گیرد.

ژان ژاک روسو[1] نویسنده و فیلسوف فرانسوی سهم قابل‌توجهی در آرمانی‌سازی مادرانگی داشت. او در کتاب *امیل* یا *در باب آموزش* (۱۷۶۲)، تصویری از زن ایده‌آل، سوفی در همراهی با امیل، ترسیم کرد. زن ایده‌آل از نگاه روسو باید تحصیل کرده، مؤدب و خوددار باشد؛ «مادر آینده نمی‌تواند خودسر، مغرور، پرانرژی یا خودخواه باشد» (Rousseau, 2009 [1762], p. 592) و یا آن‌گونه که به نقل از این نویسنده فرانسوی قرن ۱۸ گفته می‌شود، «او نباید عصبانی شود یا کوچک‌ترین بی‌صبری نشان دهد، زیرا مادر روسو اصل لذت و پرخاشگری را نادیده می‌گیرد» (Badinter, 2010 [1980], p. 291). روسو «به‌اصطلاح، الگویی از مادر خوب، یک قانون عشق مادرانه، الزام‌آور، حتی اجباری، تحت کنترل مرد را ترسیم می‌کند» (Knibiehler et Fouquet, 1980, p. 146).

ناپلئون بناپارت[2] در سال ۱۸۰۴ با تصویب قانونی بر این اندیشه روسو صحه گذاشت. در واقع آنچه با نام اقدامات اجتماعی برای رفاه مادران به جامعه در آن دوره معرفی شد، تشویق زنان برای فرزندآوری بود و نه بهبود شرایط زندگی مادران. بنابراین، اقتدار و استقلال قانونی کمی به مادران اعطا می‌کرد.

۴-۲. مادرانگی در ادبیات

[1]. Jean-Jacques Rousseau
[2]. Napoléon Bonaparte

به‌جز چند مورد «رمان‌نویس زن» و شخصیت‌های اصلی مادرانه، مادران همیشه در رمان‌ها حضور داشتند، اما اغلب ساکت یا حتی مرده بودند و همواره این فرزندان بودند که آنان را روایت می‌کردند؛ به این معنا که مادران راوی و روایتگر نبودند؛ آن‌ها موضوع گفتمان دیگران بودند (Suleiman, 1985, p. 356 ; Hirsch, 1989, p. 23). دیدگاه سرسختانه «مادر خوب» که توسط ژان ژاک روسو مطرح شد، مبنی بر اینکه مادر باید خود را به نفع فرزندانش فراموش کند تا حدودی این سکوت مادرانه را توضیح می‌دهد.

با ظهور جنبش‌های برابری خواهانه زنان و تصویب قوانینی در حمایت از آنان در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ همچنین با ورود چهره‌های فعال در برابری جنسیت تحولی در گفتمان سنتی مادری و مادرانگی در کنار مفهوم زنانگی در عرصه اجتماعی و ادبی فرانسه رخ داد. تلاش برای ایجاد جهانی برابر، بهبود شرایط کاری زنان با هدف ایجاد تعادل بهتر بین کار و خانواده و نیز ورود گسترده زنان به بازار کار تغییراتی بنیادین در مفاهیم مرتبط با زنان ایجاد کرد.

زنان در دنیایی که به نظر می‌رسید به مطالبات و انتظاراتشان برای برابری و ورود به بازار کار پاسخ می‌داد، در عوض مجبور بودند دو شیفت کار کنند. همچنین اشتغال با حقوق کمتر از مردان و به دنبال آن کارهای خانه و مراقبت از کودکان وضعیت جدیدی را ایجاد کرده بود که به جای رهایی آنها، محدودیت‌های بیشتری را بر آنها تحمیل و در واقع آنان را با مشکلات، تردیدها و تناقضات ذاتی مواجه کرد. این سرخوردگی و احساس غرق شدن تجربه مادرانه آنان را نیز تحت تأثیر قرار داد (Descarries et Corbeil, 2002, pp. 28-29). درنهایت نتیجه تحولات ۱۹۷۰ را می‌توان گسست پیوند ازلی زنانگی و مادرانگی خواند.

مادر و مادرانگی مظاهر متنوعی در ادبیات دارد. قدمت نقش مادری از اسطوره و متون دینی تا دوران معاصر انواع روایت را از مضمون مادری به روایت داستانی درآورده است. اما مهم‌ترین نوع روایت مادرانگی جز نمونه‌های اندک مربوط به دوران معاصر به نگاه «دیگری» و بیشتر نگاه فرزندان به مادر مربوط می‌شود. «مادران نمی‌نویسند بلکه نوشته می‌شوند». این فرضیه‌ای است که در آفرینش و خلق ادبی در نظر گرفته می‌شود (Suleiman, 1985, p. 356). به‌این‌ترتیب یکی از اصلی‌ترین مظاهر نمود مادر و مادرانگی در آثار ادبی مادری است که در مورد او می‌نویسند.

در این وضعیت مادر ابژه روایت فرزند است و نه سوژه روایتگر. مادر اگرچه تصویری همه‌جا حاضر در نظریه‌های روانکاوی است، اما اغلب اوقات به‌عنوان موجودی برخوردار از ذهنیت بازنمایی نمی‌شود.

۴-۲-۱. مادر باستانی یا پیشاادیپی

از نظر کریستوا، این فضای پیشاادیپی باستانی، فضای نشانه‌ای نامیده می‌شود: «فضای نشانه‌ای به‌عنوان لحظه‌ای پیش از کلام مفهوم‌سازی می‌شود که کودک به بدن مادر وابسته است، زمانی که رانه‌های غریزی سازماندهی می‌شوند و مدل‌های ریتمیک توسعه می‌یابند» (Stanton, 1986, p. 166). همان‌طور که مدلین اسپرنگتر[1] ادعا می‌کند، مادر پیشاادیپی نمادی از براندازی، تهدیدی برای هویت مردانه و فرهنگ مردسالارانه است (۱۹۹۰، ص. ۵). به همین دلیل است که او باید بی‌صدا بماند. طبق نظریه روانکاوی، مادر باستانی نقشی منفعل در شکل‌گیری خودِ فرزندش ایفا می‌کند. او فقط در رابطه با عملکردش با کودک موردتوجه قرار می‌گیرد. با وجود نزدیکی‌اش به جهان خلقت، مادر پیشاادیپی صرفاً نیرویی منفعل است که صدایی از خود ندارد پس تلاش می‌شود تا این انفعال تداوم یابد.

۴-۲-۲. مادر قدرتمند مطلق

بااین‌حال مادر قدرتمند، ارتباط نزدیکی با تصویر مادر باستانی دارد. در طول سال‌های اول زندگی، کودک تقریباً برای هر جنبه‌ای از بقای خود به والدین خود وابسته است. ازآنجایی‌که مادران به‌طور سنتی کسانی هستند که از نوزادان مراقبت می‌کنند، آن‌ها همچنین قدرت تصمیم‌گیری در مورد برآورده کردن یا نکردن نیازهای کودک را دارند. این رابطه دوگانه میان یک کودک خردسال با مادرش را می‌توان این‌طور توضیح داد:

> «از یک سو، او عاشق یک مادر خوب، مهربان، پرورش‌دهنده، محافظ، قدرتمند و همیشه در دسترس است، و از سوی دیگر، از یک مادر بد و تهدیدآمیز می‌ترسد که می‌تواند او را گرسنه و رنج‌کشیده رها یا اخته کند و حتی او را مسموم کرده و ببلعد»(Marbeau-Cleirens, 1988, p. 16).

[1]. Madelon Sprengnether

فروید و تمام گفتمان‌های روانکاوی سنتی به جای بازنمایی ذهنیت مادرانه، «همچنان نقش مادر را حاشیه‌ای، تکه‌تکه یا معماگونه به تصویر می‌کشند، گویی که او در لبه‌ی دید او معلق است»(Sprengnether, 1990, p. 54). همان‌طور که می‌بینیم، فروید تنها کسی نیست که مادران را منفعل به تصویر می‌کشد. کل نهاد مردسالاری نیز همین دیدگاه را اتخاذ می‌کند.

پس از آن که در قرن بیستم، مفهوم «همزیستی مادر-کودک» (Plaza, 1980, p. 75) مطرح شد، مفهوم دیگری در نتیجه آن ظهور کرد و مساله «مادر به اندازه کافی خوب» را به موضوعات موردمطالعه در مساله «مادرانگی» وارد کرد. این مادر خود را به‌اندازه‌ای وقف فرزندش می‌کند که به او اجازه دهد نیازهایش برآورده شود و استقلال خود را توسعه دهد. او می‌داند که چگونه در زمان مناسب فاصله مناسب را از فرزندش حفظ کند، هم برای جلوگیری از تداخل در رشد روانی او و هم برای جلوگیری از ابتلا به اختلالات دلبستگی.

«به دلیل این تأکید تقریباً انحصاری بر نقش مادر در تربیت اولیه کودک، اختلالات رشد به‌راحتی به اختلال عملکرد مادر نسبت داده می‌شود» (Sprengnether, 1990, p. 187). به‌این‌ترتیب مادر زمانی که سوژه نباشد و در ناسوژگی تعریف شود یا نیرویی غول‌پیکر و غیرانسانی است، یا پس‌زمینه‌ای برای رشد کودک، به‌این‌ترتیب هرگز یک شخص نیست.

۵. مادرانگی در *میعاد در سپیده‌دم*

در جامعه فرانسه همانند سایر نقاط دنیا مادر تا مدت‌های مدید یک اسطوره بوده است، به این معنی که بازنمایی‌های ایده‌آلی از او شده است و زیر سؤال بردن او به معنای به چالش کشیدن اصول دیرینه و همچنین زیر سؤال بردن جایگاه، نقش و عملکرد او محسوب می‌شود. تعصباتی که در مورد این بازنمایی ایده‌آل مادر وجود دارد، قوانین و اصولی را بر او تحمیل می‌کند که باید از آنها پیروی کند. این همان چیزی است که پیشتر نیز با اصطلاح «مادر خوب» (Knibiehler et Fouquet ; 1950, p. 59) به آن اشاره کردیم.

در قرن بیستم صحبت کردن در مورد خود، تحلیل زندگی خود و زیر سؤال بردن دوران کودکی در میان نویسندگان با رواج خودزندگی‌نوشت گسترش یافت. به‌این‌ترتیب مادر در موارد متعدد، در زمان‌ها و اشکال مختلف به محور اصلی آثار ادبی تبدیل شد. این زندگی‌نوشت‌ها را

اغلب نویسندگان مرد به رشته تحریر درآوردند و ازاین‌جهت نمونه‌هایی برای تحلیل روابط والدین با فرزندان و به‌ویژه دوگانه مادر–پسر محسوب می‌شوند.

از مهم‌ترین آثار ادبیات فرانسه که مادرانگی را از زبان فرزند روایت می‌کند، *میعاد در سپیده‌دم* نوشته رومن گاری است. نویسنده محور این اثر را که در دسته خودزندگی نوشت قرار می‌گیرد، مادر و عشق بی‌قیدوشرط او به فرزند قرار می‌دهد. البته رومن گاری در جایی در مورد اصول نوشتن عنوان می‌کند که آنچه روایت شده لزوماً رخ نداده و به مسائل رنگی داستانی داده شده است (Levy, 2017, p. 27).

۵-۱. مادرانگی ایده‌آل

در این اثر مادرانگی زنی تنها به رشته تحریر درمی‌آید که فرزندش را در کشورهای مختلف به دندان گرفته و او را قدم به قدم تا آرزوهای مادرانه‌اش برای موفقیت، شهرت و پیروزی فرزندش به پیش می‌برد. زنی که سوژه فعال و موتور محرک زندگی فرزندش می‌شود در کتاب رومن گاری ابژه و ناسوژه‌ای (Suleiman, 1985, p. 356) است که روایت می‌شود و روایت نمی‌کند. به‌این‌ترتیب از خلال خاطرات واضح رومن گاری تصویر این زن و زندگی وقف شده‌اش برای موفقیت پسر در پس سطر سطر کتاب نقش می‌بندد.

نویسنده در نخستین سطور *میعاد در سپیده‌دم* از مرغان دریایی که به او نزدیک می‌شوند «محبت تام و تمامی» را می‌یابد که در ۴۴ سالگی مجذوبش می‌کند. این همان محبت بی‌قیدوشرطی است که او پیشتر از مادر گرفته است و روایت مادرانگی در دومین صفحه کتاب خود را آشکار کند؛ مادری که برای بدرقه پسر جوانش می‌آید «روزی که بسیج عمومی» اعلام شده است. این آخرین تصاویر پسری جوان از مادریست که انتظار دارد «پسر کوچولویش خودش را به آغوشش پرتاب کند» اما رومن احساس دیگری را تجربه می‌کند: «از این دخالت غیرقابل‌بخشش مادر در دنیای مردانه‌ای که در آن به زحمت زیاد به‌عنوان شخصیتی خشن و حتی کمی خطرناک و بی‌باک برای خودم شهرتی به دست آورده بودم پاک دست‌وپایم را گم کردم» (Gary, 1973, p. 9).

بیان خاطرات توسط رومن گاری بهانه ایست برای پرداختن به مادر فداکار و تنهایی که همواره با سختی‌های زندگی در جامعه مواجه بوده است؛ از روسیه تا لهستان و فرانسه. مادری

که رنج زیستنش در مقابل چشمان فرزند بوده تا او سال‌ها بعد راوی تنهایی و تلاش مادر برای تأمین معاش باشد: «[...] هیچ‌گاه مادرم را آسوده نگذاشتند، از برف‌های روسیه گرفته تا سواحل فرانسه همراه کودکی که در آغوش داشت، هرگونه کوششی برای گریز از چنگشان بی‌فایده بود آنها همه‌جا دنبالش بودند» (همان. ص. ۱۵).

مادری که احاطه شده در میان انواع مشکلات برای کودکش با سختی‌های زندگی مبارزه می‌کند:

> «ده سال بود که یکه و تنها بی‌شوهر و معشوق و بی‌یار و یاور مبارزه دلیرانه‌ای در پیش گرفته بود تا به هر نحوی که شده زندگی ما را بچرخاند، از عهده مخارج نان و کرایه اجاره‌ی خانه، هزینه تحصیل و لباس و کفش برآید و بالاتر از همه به آن معجزه‌ی روزمره دست بیابد، یعنی: بیفتکی که با لبخندی چنان شادمانه و پرغرور به‌عنوان ناهار جلوی من می‌گذاشت که انگار مظهر مبارزه‌ی پیروزمندانه‌اش علیه تهیدستی و فلاکت است» (همان. ص. ۱۶).

مادری که همچون الگویی که از همه مادران خوب در ذهن داریم، گرسنگی می‌کشد تا پسرش غذای بهتری بخورد:

> «خودش هرگز به بیفتک لب نمی‌زد و می‌گفت که پرهیز غذایی دارد و پزشک خوردن چربی حیوانی را برایش غدغن کرده است. یک روز از پشت میز بلند شدم و برای نوشیدن لیوانی آب به آشپزخانه رفتم مادرم را دیدم که روی چهارپایه‌ای نشسته و تابه را روی زانوانش گذاشته بود و داشت با تکه‌های نان ته تابه‌ای را که بیفتک در آن سرخ شده بود به‌دقت پاک می‌کرد و لقمه‌ها را با اشتهای فراوان می‌خورد [...] حالا دلیل حقیقی گیاهخواری‌اش کاملاً برایم روشن شده بود». (همان. ص.۱۸)

مادری که به آینده روشن پسرش ایمان کامل دارد:

«–وضع درس‌های دیگرت چه طور است؟
–در ریاضیات یک صفر دیگر گرفتم.
مادرم لحظه‌ای به فکر فرو رفت. بعد با قاطعیت گفت:
معلم‌هایت قدرت را نمی‌دانند. [...]

مادرم به من اطمینان داد: روزی می‌رسد که پشیمان شوند» (همان. ص. ۲۰).

چون او قطعاً شخصیت بزرگی می‌شود مثل «گابریل دانونزیو[1]»، «ویکتور هوگو[2]» یا اصلاً سفیرکبیر فرانسه در کنار دیگر آرزوهای مادر همچون قهرمان سوارکاری، تنیس، تیراندازی و... که البته تعدادی از این رؤیاهای مادر تحقق می‌یابد و رومن گاری هم نویسنده‌ای مشهور می‌شود و تنها کسی که دو بار جایزه ادبی فرانسه (گنکور[3]) را از آن خود کرده و «سرکنسول فرانسه در لس‌آنجلس».

مادر به‌کلی خود را وقف تأمین زندگی فرزندش و آن هم نه یک زندگی معمولی می‌کند؛ در شهرهای مختلف و در روزهای سرد و برفی لهستان تا روزهای آفتابی نیس از دست‌فروشی و «مشاغل محقر و بی‌ثبات» (همان. ص. ۱۷) تا کلاه‌دوزی، خیاطی و دلالی می‌کند تا رومن بتواند بدون زحمت موسیقی، رقص و ورزش را بیاموزد و از انواع معلم‌های سرخانه برخوردار باشد. این حجم از، ازخودگذشتگی، گاه خود بار سنگینی بر دوش کودکی و نوجوانی و حتی جوانی رومن است.

البته که موفقیت‌های رومن گاری مرهون رویاهاپردازی‌ها و البته کار و تلاش مادر برای برخورداری از امکاناتی بیش‌ازحد معمول است.

> «تصمیم داشتم تمام قوای خود را به‌کارگیرم تا به‌اصطلاح نیابتاً، با استفاده از موفقیت‌های خود او را هنرپیشه‌ای مشهور و محبوب همه کنم. تنها مسأله انتخاب زمینه درست مطرح بود. پس از مدت‌ها سرگردانی بین نقاشی، بازیگری، خوانندگی و رقاصی و بعد از تحمل شکست‌های کمر شکن فراوان سرانجام به ادبیات رو آوردیم که در این دنیا پیوسته آخرین پناهگاه کسانی است که نمی‌دانند سر پرشور خود را کجا به زمین بگذارند» (همان. ص. ۲۸).

تلاشی که سرانجام او را به نویسنده‌ای مشهور تبدیل می‌کند.

[1]. Gabriele D'Annunzio
[2]. Victor Hugo
[3]. Goncourt

عشق به فرانسه که بذر آن را مادر در دلش کاشت و شباهت لحن ژنرال دوگل[1] با مادر سبب شد هنگامی‌که ژنرال دوگل، وزیر دفاع وقت، فراخوان خود را برای مقاومت در ۱۸ ژوئن آغاز کرد، رومن کاتسیف در پیوستن به او در لندن تردید نکند (همان. ص. ۱۲۷). اینجا نقطه اوجی است که نشان می‌دهد عشق او به فرانسه و برداشت قهرمانانه‌اش از تاریخ، کاملاً با شخصیت مادرانه پیوند خورده است.

مادر در حین جنگ با نامه‌هایش فرزندش را به مبارزه تشویق می‌کرد، به او اعتمادبه‌نفس می‌داد، به او نشان می‌داد که چقدر به او افتخار می‌کند و به او و مبارزاتش ایمان دارد. او که به مرگ بسیار نزدیک شده بود برای آنکه خللی در حرکت پر افتخار فرزندش در مسیر مبارزه ایجاد نشود نامه‌هایی نوشت تا توسط یکی از دوستانش برای رومن ارسال شود. این ترفند، گواه نهایی فداکاری مادرانه و عشق قدرتمندی است که نینا هرگز از احساس آن نسبت به پسرش دست نکشید.

اما این دلبستگی شدید بین یک مادر و پسر که آشکارا در عنوان اثر بیان شده است حرف مهم دیگری دارد: «زندگی در سپیده‌دم با عشق مادرانه به شما وعده‌ای می‌دهد که هرگز به آن عمل نمی‌کند. سپس مجبور می‌شوید تا آخر عمر غذای سرد بخورید» (همان. ص. ۷۵). عشق مادرانه چیزی جز وعده عشقی بی‌نهایت و بی‌اندازه نیست، اما عشقی که نمی‌توان آن را حفظ کرد زیرا مادران، مانند همه موجودات زنده، محکوم به نابودی هستند و هیچ زنی نمی‌تواند جایگزین این پیوند عشقی بی‌نظیر شود.

۵-۲. مادرانگی ویرانگر

آنچه در *میعاد در سپیده‌دم* می‌خوانیم در نخستین نگاه روایت عشقی بدون قید و شرط میان مادر و پسر است اما این عشق بیش‌ازحد و فرافکنی آرزوهای مادر به فرزند درنهایت مانع از دوست داشتن صحیح می‌شود. مادر بی‌آنکه بخواهد با عشقی بی‌دریغ و با فداکاری محض خود به سمت مادرانگی «سمی» یا «ویرانگر» می‌رود؛ نشانه‌های افراط در عشق مادرانه را به‌عنوان محرک‌های رفتاری شناسایی می‌کنند. در این وضعیت مادر در نتیجه رنج شدیدی که متحمل می‌شوند راه اشتباهی در عشق ورزیدن پیش می‌گیرد.

[1]. Charles de Gaulle

۵-۲-۱. شتابزدگی مادرانه برای بزرگ شدن فرزند

اما مادرانگی نینا وجه دیگری هم دارد. او تلاش می‌کند فرزندش زودتر از حد معمول بزرگ شود: «به‌زودی آن قدر بزرگ می‌شوی که تو مواظب من باشی» (ص. ۱۹). او که برای بزرگ شدن رومن عجله دارد حتی مسائل بزرگسالان را بی‌توجه به سن کودک به او می‌آموزد:

> «مادرم پاکت سیگار گولوازش را به طرفم دراز کرد. یکی برداشتم. از دوازده‌سالگی تشویقم می‌کرد که سیگار بکشم همان‌طور که ترغیبم کرده بود شلوار بلند بپوشم دست خانم‌ها را ببوسم و هنگامی‌که سعی می‌کردم کرک‌های نرمی را بتراشم [...] با نگاهی سرشار از تأیید تماشایم می‌کرد؛ دراین‌باره خیلی عجله داشت» (ص. ۲۰).

یا «سنم به‌سختی به هشت سال می‌رسید که مادرم از چیزهایی با من حرف می‌زد که خود نام موفقیت‌های آینده را رویش می‌گذاشت و وعده لذت‌های اسرارآمیز و درعین‌حال دلنشین...» (ص. ۲۸).

مادر هم‌زمان با تلاش برای زودتر بزرگ شدن پسرش، هشدارهایی در مورد ارتباط با زنان به او می‌دهد. کودکش را به عمد در اتاق «اندازه‌گیری لباس زنان» (ص ۷۸) نگاه می‌دارد و او را درحالی‌که کودکی بیش نیست به «نمایشگاه امراض مقاربتی» (ص. ۱۴۰) می‌برد.

تأثیر هشدارهای مادر در مورد زنان تا «همیشه» ماندگار است: «همیشه در برابر دخترهای کولی [...] به من هشدار می‌داد و می‌گفت امکان دارد از نظر جسمی، اخلاقی و مالی مرا به نابودی بکشند و باعث ابتلایم به مرض سل شوند» (ص. ۱۹۹) یا «همیشه خواب دیده‌ام که زنی از نظر جسمی اخلاقی و مالی خانه‌خرابم کرده است» (ص ۲۰۰). همان‌طور که تا زمان نگارش کتاب و در ۴۴ سالگی توصیه مادر را به یاد دارد و حتی «مواظب قطر کمر» ش هم هست، می‌دود و شکم گنده‌ای ندارد (ص. ۶۰).

رومن خیلی زود و در کودکی وادار به دفاع از مادر می‌شود. نینا به پسر ۱۲ ساله وظیفه دفاع از مادر را می‌آموزد: «–انتظار دارم تو را روی برانکارد ببینم. خونین‌ومالین ببینمت. باید از من دفاع کنی. خودت را به کشتن بده» (صص. ۱۸۱–۱۸۲).

۵-۲-۲. مادرانگی و تسخیر هویت فرزند

مادرانگی نینا همه‌چیز حتی هدف زندگی و آرزو را از رومن می‌گیرد. آینده او چنان با مادر یکی است که هر دو برای تحقق آن تلاش می‌کنند طوری که نویسنده فعل جمع را استفاده می‌کند. «به‌این‌ترتیب موسیقی و رقص و نقاشی را کنار گذاشتیم و به‌رغم خطر بیماری مقاربتی خود را تسلیم ادبیات کردیم و در جستجوی نام مستعاری برآمدیم که درخور شاهکارهایی باشد که از سوی ما به جهان تقدیم خواهد شد» (ص.۳۲). رومن گاری در تلاش برای یافتن نام مستعار نیز مادر را شریک نتیجه کارش می‌داند: «کاسه صبر هر دومان لبریز شده بود تا بدانیم بالاخره به چه نامی باید مشهور شویم» (ص.۳۳).

رومن دیگر جز در تناسب با مادرش تعریفی از خود ندارد و رسالت خود را در قبال او تعریف می‌کند:

> «می‌دانستم که مأموریتم بر روی زمین به تلافی چیزی است. تنها به نیابت از سوی کس دیگری وجود دارم و نیروی اسرارآمیزی که بر سرنوشت ما فرمان می‌راند مرا در کفه ترازویی گذاشته تا با وزن موفقیت‌های خود با کفه زندگی مشقت‌بار و توأم با تنهایی و فداکاری مادرم برابر شوم [...] من پایان خوش او بودم» (ص ۵۵).

«من همیشه خود را پیروزی مادرم می‌دیدم. [...] این عقیده [...] چیزی جز واکنش به اعتقادی نبود که مادرم از اوان کودکی در مغز پسرش جا داده بود» (ص.۵۶).

پسر حتی مادر را دلیل زندگی خود می‌داند حتی در مبارزه با مرگ: «در لحظات نادری که به هوش می‌آمدم خود را پریشان‌حواس می‌دیدم. احساس مسئولیت شدیدی داشتم. تصور ترک مادرم در دنیایی که هیچ‌کس از او پشتیبانی نمی‌کند به نظرم غیرقابل‌بخشش می‌آمد» (ص. ۱۴۹). آینده رومن گاری به‌کلی مطابق آرزوهای مادر می‌شود و گویی او وجود مستقلی نیست. او در خواسته‌ها و آرزوهای مادر است که زندگی می‌کند؛ گویی رسالت زیستن او تحقق خواسته‌های مادر است. او حتی راهی جز علاقه داشتن به فرانسه نداشته است: «عشق یا بهتر بگویم ستایشی که مادرم نسبت به فرانسه در دل داشت پیوسته برایم مایه شگفتی فراوان بوده است. [...] اما تقصیر از من نیست مرا طوری بار آورده‌اند که راه دیگری نداشتم» (ص. ۱۲۶).

رومن گاری نویسنده بزرگ فرانسوی «کسی» نیست جز آنچه مادر آرزویش را داشته است: به‌هرحال برای اولین بار این احساس را داشتم که «کسی» شده‌ام و سرانجام دارم امیدها و آرزوهایی را برآورده می‌کنم که مادرم با آن همه اعتماد در من کاشته بود (ص. ۲۴۲). برای او «من» ی وجود ندارد چون محکوم به زیستنی است که از پیش تعیین شده است هرچند که این زیستن نوعی مبارزه باشد:

> «همچنین درس بی‌رحمانه‌ای را خوب به یاد داشتم که از دوران کودکی با گوشت و پوستم فراگرفته بودم؛ یعنی این که محکومم برای نیل به دنیایی مبارزه کنم که در آن هیچ زنی، چه چینی چه یهودی چه هندی یا اهل هر جای دیگری ناگزیر نباشد فرزندش را به دندان بگیرد و به عرصه برساند. برای دنیایی که دیگر کسی را تنها رها نکنند» (ص. ۲۴۶).

او خود را مدیون مادر می‌داند و تحقق آرزوهای اوست که مادر را زنده نگه می‌دارد: «من به قیمت کار و سلامت مادرم زندگی می‌کردم. [...] عزت‌نفس مردانگی و شرفم همه نامربوط بود – در واقع هیچ‌یک چندان اهمیتی نداشت افسانه آینده‌ام چیزی بود که او را زنده نگه می‌داشت» (ص. ۲۴۵).

۵-۲-۳. جلوه‌های تأثیر عواطف مادرانه بر فرزند

این مادرانگی نه از نوع بدخواهانه که در عین خیرخواهی فرزند را به تحقق آرزوهای مادر مجبور می‌کند. این مادرانگی با عشق بی‌قیدوشرط با تحریک «مکانیسم جبران» فرزندش را به تلافی ازخودگذشتگی‌ها وامی‌دارد. (Spiel. 1954, p. 57). شاید آرزوهای جاه‌طلبانه مادر نشانه عشق بی‌اندازه یا ایمان راسخ او به استعداد و توانایی‌های فرزندش بود اما مادر بی‌آنکه متوجه باشد ناخودآگاه، همیشه از او انتظار بیشتری داشته است. بنابراین، پسر کوچکش هرگز احساس نمی‌کرد که انتظارات مادرش را برآورده می‌کند.

رومن برای رهایی از حس حقارتی که در برابر فداکاری مادر دارد در صدد جبران با برآوردن آرزوهای مادر برمی‌آید و در همه تلاش‌هایش برای موفقیت، به مادر می‌اندیشد:

> «می‌کوشیدم نام مستعاری ابداع کنم تا در آمیزه‌ای از آواهای اصیل و برجسته رؤیای ما را از موفقیت هنری القاء کند، نام مستعار چنان پرشکوهی که احساس ناامنی و

درماندگی‌ام را نسبت به آنچه مادرم از من توقع داشت جبران کند» (Gary, 1973, p. 33).

اما رؤیاهایی که او باید برآورده کند، زیادند: «هر روز بیش‌ازپیش به مخفیگاه خود در میان کنده‌های خوشبو پناه می‌بردم و پس از مدتی اندیشیدن درباره تمام آن کارهای افسانه‌واری که مادرم از من توقع داشت از فرط عجز و درماندگی در سکوت به تلخی اشک می‌ریختم» (همان. ص. ۱۲۸).

رؤیاهای دور از دسترس مادر گاه سرخوردگی عمیقی را در فرزندی که تنها به جبران فداکاری‌های مادر می‌اندیشد، ایجاد می‌کند: «کاری از دستم ساخته نبود بحبوحه بلوغم نیز تنها احساس درماندگی و بی‌ثمری مرا عمیق‌تر می‌کرد از این که او را از داشتن نابغه‌ای خردسال محروم کرده بودم سخت احساس گناه می‌کردم» (همان. ص. ۲۶) یا «لابد خبردار شده بود که غالباً چه قدر احساس نومیدی می‌کنم و چه قدر رنج می‌برم از این که هنوز هم طفلی بیش نیستم و نمی‌توانم کاری برایش بکنم» (همان. ص. ۳۵). «به اتاقم می‌آمد سیگاری روشن می‌کرد و لبخند بر لب می‌نشست. روبرویش پسرکی بود [...] و زیر بار عشقی این چنین و درماندگی و نومیدی خود در حمایت از مادرش خرد شده بود» (همان. ص. ۳۵).

رومن گاری همواره خود را مدیون این فداکاری و ایثار مادر احساس می‌کند. این «دین ابدی» (Audi, 2018, p. 37) دینی از نوع زندگی است. از یک سو، مادری که هرگز برای هیچ‌چیزی که می‌توانسته ارائه دهد درخواست جبران نداشته است، و از سوی دیگر، پسری که خود را بدهکار ابدی مادرش می‌داند. مادر رؤیاهایش را فدا کرده است بدون اینکه او درخواست بیشتری داشته باشد. به‌عبارت‌دیگر، درحالی‌که هیچ‌کس از کسی چیزی نخواسته است، بااین‌وجود بدهی ایجاد شده است و پسر و مادر را در رابطه‌ای تقریباً ناگسستنی به هم پیوند می‌دهد (همان، ص. ۴۱).

عشق مادرانه نینا به پسرش گاه خفه‌کننده است؛ تا پیش از آنکه تحصیل تنها راه جدایی مادر و پسر را باز کند، «پناه بردن به‌تنهایی و نوشتن» (Gary, 1973, p. 196) راه گریزی است اما نوشتن با گرایش اجتماعی یا آن‌طور که می‌گوید، نوشتن از دنیایی که در آن «فرزندان وبال گردن مادران نباشند» (همان. ص ۱۹۷). گاری در جایی رقص را گریزگاهی معرفی می‌کند که به فرد

اجازه می‌دهد تا «از شر این وزن خردکننده خلاص شود» و بین رؤیا و واقعیت تنش ایجاد کند، که درنهایت به دلیل فاصله زیاد از یکدیگر، در مقابل هم قرار می‌گیرند (Sacotte, 2006, p. 174).

اما رومن زیر بار این همه محبت به مرز خودکشی و تلاش برای رهایی از بار فداکاری‌های مادر می‌رسد؛ مخصوصاً پس از فاش شدن «حقیقت گیاهخواری مادر»: «این فکر ذهن ام را اشغال کرده بود که خود را زیر چرخ‌های قطاری بیندازم و به‌این‌ترتیب از احساس شرم و درماندگی خلاص شوم» (Gary, 1973, p.18). او یک‌بار دیگر هم درحالی‌که کودکی بیش نیست تلاش می‌کند از «شر این دنیا خلاص» شود:

> «یک‌راست به طرف مخفیگاه چوبی خود رفتم. [...] مدت زیادی گریه کردم و بعد پیش رفتم تا پس از وارسی کنده‌ها، آن‌هایی را انتخاب کنم که با کشیدنشان نظم کنده‌ها به هم بخورد و بریزد روی سرم و برای همیشه از شر این دنیا خلاصم کند» (همان. ص. ۶۴)

رومن تلاش نافرجامی برای متقاعد کردن مادرش به ازدواج دارد چون متوجه حل شدن ناخودآگاه زندگی‌اش در زندگی مادر شده است:

> «احتیاج به همدم و مونسی دارد، من نمی‌توانم تا ابد همراهش باشم. دیر یا زود من به راه خود می‌روم و او تنها خواهد شد و عشق من نمی‌تواند کاری برایش بکند به‌جز یک کار، یعنی انکار زندگی خودم [...] به نظرم رسید که بااین‌همه به نحوی دارم تلاش می‌کنم تا از دستش، از عشق بی‌امانش و از فشار احساسات درهم‌شکننده‌اش خلاص شوم» (همان. ص. ۲۳۵)

اما هر تلاشی برای جدایی یا بی‌توجهی به آرزوهای مادر عذاب وجدانی عمیق برای او ایجاد می‌کند:

> «لحظاتی بود که عشق خردکننده مادرم بر سرم آوار می‌شد لحظاتی که بیش‌ازحد تاب‌وتوانم بود. به اندکی کمک احتیاج داشتم. این حرف به معنای آن نیست که در صدد طفره رفتن از مسئولیت‌هایم بودم یا اخلاص و فداکاریش باری بردوشم می‌گذاشت.

هنوز هم مصمم بودم به تمام رؤیاهایش جامه عمل بپوشانم اما در آرزوی مجالی کوتاه بودم» (همان. ص. ۲۲۲).

۶. نتیجه‌گیری

در خوانش مضمون مادرانگی در دنیای مدرن نمی‌توان انتظارات و فشارهای اجتماعی تحمیل شده بر مادران را و به‌طورکلی تأثیرات متقابل جامعه و مادران بر یکدیگر را نادیده گرفت. مادری که در جوامع انسانی معاصر مبتنی بر یک هویت دوگانه است. از یک سو، این نقش با فرآیندهای فیزیکی و بیولوژیکی مرتبط با زنان و از سوی دیگر، با ابعاد اجتماعی و فرهنگی مرتبط با جنسیت تعریف می‌شود. قواعد و ابعاد اجتماعی و فرهنگی مادرانگی در این هویت دوگانه زیستی و فرهنگی، بسیار مهم‌تر از ابعاد زیستی آن است. هنگامی‌که زنان نقش مادری را بر عهده می‌گیرند، با چالش‌های چندوجهی جدیدی روبرو می‌شوند.

ایده‌آلی که جامعه به‌طور سنتی از مادر ارائه می‌دهد مهربانی و فداکاری و عشق بی‌قید شرط به فرزند است اما نتیجه این ایده‌آل به‌ویژه زمانی که مادر تحت تأثیر فشارهای بیرونی و جامعه در آن افراط کند جلوه‌ی دیگری را هم از خود نمایان می‌سازد؛ نوعی انحصارطلبی که به هیچ‌کس اجازه ورود به دوگانه مادر–فرزندی را نمی‌دهد.

مادر در کتاب *میعاد در سپیده‌دم* اثر رومن گاری نقشی محوری و همپای شخصیت اصلی ایفا می‌کند. این اثر با نقش پررنگ مادر فرصتی برای خوانش مادرانگی در قرن بیستم و در ادبیات فرانسه ارائه می‌کند. نینا کاتسیف در این اثر نشان می‌دهد که مادرانگی سرشار و علاقه مفرطش به فرزند چگونه به بهای قربانی ساختن زندگی و آرزوهای خود همراه شده و نهایتاً نیز در دام آزردگی و افراط می‌غلتد. نینا نمونه‌ای از مادری رنج کشیده است که بدون برخورداری از کوچک‌ترین پشتوانه خانوادگی، اقتصادی و اجتماعی، در عین عشق به فرزند، میراثی از درد، ترس و عذاب ناشی از زخم‌های عاطفی عمیقی که خود را بر دوش فرزند می‌گذارد.

رومن در کانون توجه و البته نگرانی مادر قرار دارد. او به‌تنهایی مشقت مهاجرت، تأمین معاش و والدگری را تحمل می‌کند و پسر را تا رسیدن به قله‌های افتخاری که خود در رؤیاهایش دیده به دندان می‌کشد. اما این حضور همه‌جانبه مادرانه می‌تواند مانعی در رشد شخصی مرد آینده ایجاد کند. به‌این‌ترتیب رومن دیگر خود را تنها از دید «دیگری» (در اینجا مادر) تعریف

می‌کند. دیگر مادرانگی به آن سادگی یا به همان اندازه شاعرانه نیست که جامعه آن را نزد مادر ایده‌آل تحسین می‌کند. مادر با فداکاری بی‌اندازه خود مکانیسم «جبران» را در فرزندش فعال می‌کند و به‌این‌ترتیب فرزند رسالتی جز تحقق آرزوهای مادر برای خود در نظر نمی‌گیرد.

پرسوناژنینا در رمان *میعاد در سپیده‌دم* نمی‌تواند در زمان مناسب به میزان معقول از فرزندش فاصله بگیرد، ناخواسته به مادری «سمی» و «ویرانگر» بدل می‌شود که فرزندش را حتی از داشتن آرزو و هدف زندگی محروم می‌کند.

رومن که تعریفی از خود جز از منظر «دیگری» ندارد با سرکوب خواسته‌های خود برای تحقق رؤیاهای مادر می‌کوشد تا قهرمان ورزشی، جنگی، سیاسی و حتی ادیب و نویسنده‌ای بلامنازع باشد. رومن گاری با اصالت روس، نویسنده بزرگ فرانسه و سفیرکبیر این کشور می‌شود. اما همان‌طور که مادر می‌خواسته است و نه آن‌طور که خود آرزو داشته است.

کتابنامه

Apter, T. (2013). *Les mères toxiques : Les comprendre pour se libérer de leur emprise*. Bruxelles : Ixelles éditions.

Audi, P. (2018). Que faire de l'ambition des siens pour soi ? Réflexions sur le cas de Romain Gary. *Savoirs et clinique*, 24, 34–42. https://doi.org/10.3917/sc.024.0034

Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77–101. https://doi.org/10.1191/1478088706qp063oa

Campbell, J. (2013). *Goddesses: Mysteries of the Feminine Divine*. Novato, CA : New World Library.

Delassus, J.-M. (2011). *Penser la naissance*. Paris : Dunod.

Frazer, J. G. (1890). *The golden bough: A study in comparative religion*. London : Macmillan.

Gary, R. (1973). *La Promesse de l'aube*. Paris : Gallimard.

Hirsch, M. (2002). Marked by memory: Feminist reflections on trauma and transmission. In N. K. Miller & J. Tougaw (Eds.), *Extremities: Trauma, testimony, and community* (pp. 71–91). Urbana : University of Illinois Press.

Knibiehler, Y., & Fouquet, C. (1980). *L'histoire des mères du Moyen Âge à nos jours*. Paris : Montalba.

Levy, E. (2017, 25 mai). Romain Gary ou la quête du père. *The Canadian Jewish News*. https://thecjn.ca/en-francais/romain-gary-ou-la-quete-du-pere/

Mathon-Tourné, L. (2013). La singularité de la maternalité éclairée par des scénarios transgénérationnels. *Psychologie clinique et projective*, 19(1), 269–287. https://doi.org/10.3917/pcp.019.0269

Rich, A. (1986 [1976]). *Of woman born: Motherhood as experience and institution*. London : Virago Limited.

Roumette, J. (2014). *Étude sur Romain Gary : La Promesse de l'aube*. Paris : Ellipses (coll. « Résonances »).

Sacotte, M. (2006). *La Promesse de l'aube de Romain Gary*. Paris : Gallimard (coll. « Folio »).

Spiel, O. (1954). *La doctrine d'Alfred Adler dans ses applications à l'éducation scolaire*. Paris : Payot.

Sprengnether, M. M. (1990). *The spectral mother: Freud, feminism and psychoanalysis*. Ithaca : Cornell University Press.

Stanton, D. C. (1986). Difference on trial: A critique of the maternal metaphor in Cixous, Irigaray, and Kristeva. In N. K. Miller (Ed.), *The poetics of gender* (pp. 157–182). New York : Columbia University Press (coll. « Gender and Culture »).

Suleiman, S. R. (1985). Writing and motherhood. In S. N. Gardner, C. Kahane, & M. Sprengnether (Eds.), *The (M)other tongue: Essays in feminist psychoanalytic interpretation* (pp. 352–377). Ithaca : Cornell University Press.